

خلاقیت

در دنیای کنونی همچنان که آهنگ تغییر افزایش می‌یابد، پیچیدگی مسائلی که در برابر ما قرار دارند نیز افزایش می‌یابند. هر قدر مسائل پیچیده‌تر باشند حل آنها به زمان بیشتری نیاز دارد. هر چقدر آهنگ تغییر تندتر شود، مسائل ما بیشتر تغییر می‌کند و عمر راه‌حلهایی که ما برای آنها ابداع می‌کنیم، کوتاه‌تر می‌شود، بنابراین زمانی که ما راه‌حلهایی برای بسیاری از مهمترین مسائلمان می‌یابیم، این مسائل آنچنان تغییر کرده‌اند که راه‌حل‌های ما دیگر نه مربوط‌اند و نه مفید. این راه‌حل‌ها مرده به دنیا می‌آیند. در نتیجه از زمان خود عقب‌و عقب‌تر می‌مانیم.

برای هماهنگی با تحولات باید ابتدا فکر و ایمان و اعتقاداتمان را متحول کنیم تا در عمل این تغییرات ظهور کند، خالق انسانها تغییر جوامع بشری را لازمه تغییرات فکری و اعتقادی آنها می‌داند. که می‌توان گفت تغییر فکر یعنی خلاقیت، رشد فکر. خلاقیت انسان را توانمند می‌سازد که خود را با سرعت بیشتری با این تحولات هماهنگ کند.

این امر، مستلزم خلاقیت، نوآوری و کارآفرینی می‌باشد. نقش این سه عامل مهم را بدین ترتیب می‌توان خلاصه کرد:

- خلاقیت، یک توانایی فردی است که می‌تواند به یک اختراع یا ایده‌ای بکر، توسط فرد خلاق منجر شود.
 - نوآوری، فرآیندی است که اختراع یا ایده را به محصول یا خدمتی که قابل عرضه در بازار است، تبدیل می‌کند.
 - کارآفرینی، ویژگی فردی است که با عزمی راسخ و با وجود موانع بسیار در رساندن محصول و یا ارائه‌ی خدمت جدیدی به بازار، فرایند نوآوری را با موفقیت هدایت می‌کند.
- نظر به این که کارآفرینی، مستلزم نوع ویژه‌ای از خلاقیت است و همچنین در تمامی مراحل کارآفرینی، از ایجاد ایده‌ی اولیه تا تامین مالی و فروش، همه مستلزم خلاقیت است، لذا در این قسمت به تشریح خلاقیت پرداخته سپس نوآوری و کارآفرینی در ادامه بررسی می‌شود.

تعریف خلاقیت:

بسیاری چنین می‌پندارند که خلاقیت، یک ویژگی ذاتی و ارثی است که تنها برخی افراد خوشبخت با آن متولد می‌شوند. امروزه ثابت شده است که این توانایی در نوع بشر عمومیت دارد و همه در هنگام تولد، به درجات گوناگون، دارای این استعداد هستند.

به نظر "وایزبرگ" خلاقیت، زمانی شکل می‌گیرد که فرد، راه‌حل تازه‌ای برای مسئله‌ای که با آن روبه‌رو شده به کار ببرد. این تعریف، شامل دو عنصر است. اول، راه حل مسئله و دوم تازه و نو بودن راه‌حل برای حل‌کننده‌ی مسئله.

"گیلفورد" در نظریه‌اش، دو عامل تفکر واگرا و تفکر همگرا را از یکدیگر جدا می‌کند و کلیه ابعاد خلاقیت را مشمول تفکر واگرا می‌داند. تفکر واگرا، تفکری است که به جهات مختلف سیر می‌کند و برای حل مسئله به خلق راه‌حل‌های بسیار متنوع، متفاوت و نوین می‌پردازد. برعکس، در تفکر همگرا، فرد می‌کوشد تا با ادغام اطلاعات به روش منطقی، فقط به پاسخ صحیح برسد.

"کیتینگ" مفهوم خلاقیت را توسعه‌ی بیشتری بخشیده و برای ایجاد رفتاری خلاق، چهار دسته از مهارت‌ها را ضروری می‌داند:

۱- توانایی تفکر واگرا در فرد که با خلق راه‌حل‌های بسیار متفاوت، دامنه‌ی وسیعی از ابعاد و زوایای مختلف یک مسئله را در نظر می‌گیرد.

۲- داشتن معلومات وسیع و تجربه‌ی مفید در زمینه‌ی خلاقیت

۳- توانایی برقراری ارتباط با دیگران به منظور تبادل تجربیات و معلومات

۴- توانمندی فرد برای تجزیه و تحلیل انتقادی، زیرا فرد در جریان شکل‌گیری خلاقیت و به دلیل ذهن‌انگیزی به راه‌حل‌های دیگری می‌رسد که در این راه، داشتن قدرت قضاوت و نقادی دقیق، ضروری است.

در اکثر تعاریفی که از خلاقیت شده بر ضعیف بودن نقش وراثتی و ذاتی خلاقیت تاکید شده است و به توانایی‌هایی اشاره می‌شود که قابل پرورش بوده و می‌توان آنها را افزایش داد. بنابراین، خلاقیت، قابل تعمیم به تمام افراد جامعه می‌باشد و همگی از درجاتی از خلاقیت برخوردارند.

امروزه دیگر، بحثی راجع به این که خلاقیت، ذاتی است و یا اکتسابی، وجود ندارد، بلکه دنیای امروز تلاش می‌کند، خلاقیت و مباحث مرتبط با آن را چه در زمینه‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی و چه در زمینه‌های مدیریت کسب و کار به درستی بشناسد و ابعاد مختلف آن را توسعه دهد.

خلاقیت به عوامل متعدد درون‌فردی و میان‌فردی، نیازمند است. محیط مناسب، والدین آگاه، مربیان شایسته، برنامه‌های آموزش، تفاوت‌های فردی و سخت‌کوشی از جمله لوازم خلاقیت هستند.

عناصر خلاقیت:

خلاقیت، متشکل از عناصر و اجزای مختلفی است. "آماپلی" رییس مرکز پژوهش‌های دانشکده‌ی بازرگانی دانشگاه هاروارد، سه عنصر مهارت‌های مربوط به قلمرو یا موضوع، مهارت‌های مربوط به خلاقیت و انگیزه را اجزای اصلی خلاقیت می‌داند.

مهارت‌های مربوط به موضوع:

مهارت‌های مربوط به موضوع، عبارتند از دانش و شناخت ما نسبت به حقایق، اصول و نظریات آن موضوع، که از این طریق، استعداد، تجربه و آموزش در آن حوزه به دست می‌آید. کاملاً واضح است که انسان، قبل از آن که در یک زمینه، خلاق شود، باید دارای مهارت باشد که اکثر ما آن را نادیده می‌گیریم. چه کسی شنیده است که دانشمندی بدون فراگیری شیمی بتواند در این زمینه، کار خلاق انجام دهد؟

اگر چه افرادی که به تازگی وارد یک موضوع می‌شوند و از سختی‌ها و پیچیدگی‌های آن، اطلاع ندارند، بهتر از افراد آگاه می‌توانند ایده بدهند. حتی عده‌ای معتقدند که بیشترین مانع خلاقیت، دانسته‌هایمان است نه ندانسته‌هایمان، پس این جا چالشی مطرح می‌شود و آن این که اگر مهارت‌های مربوط به موضوع افزایش یابد، آیا خلاقیت کاهش می‌یابد یا افزایش؟ زیرا هر چه دانسته‌هایمان بیشتر شود، قید و بندهایمان نسبت به موضوع و ترسمان نسبت به مسایل جدید، بیشتر می‌شود.

"دیوید بوهم"، شرط لازم برای خلاقیت را یادگیری مطالب تازه می‌داند، حتی اگر این یادگیری، متضمن ابطال ایده‌ها و پندارهایی باشد که برای فرد، ارزشمند و بدیهی به نظر می‌رسند. بنابراین برای رفع چالش فوق، باید مهارت‌هایی که به خلاقیت کمک می‌کند تا قید و بندها و قالب‌های ذهنی ناشی از آگاهی‌های موضوعی شکسته شود را با مهارت‌های موضوعی همراه کرد. تنها در سایه‌ی این ترکیب است که دیگر از افزایش دانسته‌های فردی، ترسی به وجود نخواهد آمد، زیرا فرد، قادر خواهد بود با مهارت‌های خلاقیت، قید و بندهای موضوع را رها کند و ایده‌های جدید به وجود آورد.

مهارت‌های مربوط به خلاقیت:

اگر فردی از بالاترین حد مهارت نسبت به موضوع برخوردار باشد، اما از مهارت خلاقیت بی‌بهره باشد، هرگز قادر به انجام کار خلاق نخواهد بود؛ بلکه مهارت‌های موضوعی او بزرگ‌ترین مانع خلاقیت خواهد بود، ولی اگر مهارت‌های خلاقیت را به دست آورد، می‌تواند از مهارت موضوعی در راه جدیدی استفاده نماید و یا آنها را افزایش داده و شیوه‌های بهتری برای به کارگیری آنها اتخاذ کند.

ارزش‌های فکری زیر، مهارت‌های خلاقیت را تقویت می‌کند:

شکستن عادت، کنار گذاشتن شیوه‌های فکری و عملی پیشین و استفاده از روش‌های جدید، به تعویق انداختن قضاوت و ارزیابی ایده‌ها برای جلوگیری از ضایع شدن ایده‌ای که در ابتدا ممکن است جالب و مفید به نظر نیاید. درک مسایل و مشاهده‌ی امور به شیوه‌ی تازه‌ای که قبلاً به آن توجه نشده است، وسعت فکر و برقراری ارتباط میان ایده‌های متفاوت.

تکنیک‌های متعددی در خصوص تقویت مهارت‌های خلاقیت و پیاده‌سازی این ارزش‌های فکری وجود دارد که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

انگیزه:

یکی از مهم‌ترین اجزای خلاقیت، انگیزه است که با وجود آن، کار برای افراد جالب و لذت‌بخش خواهد بود. بدیهی است توانایی یادگیری موضوعات جدید در کل، به وضعیت ذهنی انسانی بستگی دارد نه به یک استعداد ذاتی و

خدادادی، و این توانایی یادگیری، هنگامی به اوج می‌رسد که فرد نسبت به آنچه انجام می‌دهد، علاقه‌ای کامل و بی‌قید و شرط داشته باشد؛ درست مانند علاقه‌ای که کودک در حین یادگیری راه رفتن نشان می‌دهد. اگر به دقت نگاه کنیم، می‌بینیم که او تمام وجودش را برای راه رفتن به کار می‌گیرد. فقط در پرتو چنین علاقه‌ای است که انرژی ذهنی لازم برای درک موضوعات نو و متفاوت پدید می‌آید.

این انگیزه در افراد کارآفرین، بسیار است، زیرا آنها علاقه‌ی وافر به کسب و کار خود دارند. به طور مثال، "دیرلاو" در کتاب خود (کسب و کار به شیوه‌ی بیل گیتز) می‌نویسد: «رابطه‌ی عشقی بین بیل گیتز با کامپیوتر، او را در صف مقدم نگه داشته است؛ زیرا بیل گیتز معتقد است که باید از آن چه هر روز انجام می‌دهد لذت ببرد و کار روی مسایل جدید برای او لذت بخش است و او همواره می‌گوید که بهترین شغل را دارد.»

"آمابلی" می‌گوید: «من طی ۱۲ سال و با انجام ۱۲ تحقیق دریافتم که انگیزه‌ی درونی، مهم‌ترین نقش را در خلاقیت ایفا می‌کند. اگر افراد از ابتدا به کار علاقه داشته باشند و بدون فشارهای خارجی و با لذت و رضایت، کار را شروع کنند، می‌توانند خلاقیت بیشتری از خود نشان دهند.»

اگر چه "آمابلی" در نظریات خود بر اصل انگیزه‌ی درونی خلاقیت تاکید دارد، ولی در یک طرح جامع پژوهشی درباره حمایت از خلاقیت کارآفرینان، وی به این نتیجه رسیده است که نوع ویژه‌ای از انگیزه‌ی بیرونی می‌تواند در خدمت انگیزه‌ی درونی قرار گیرد، به این شکل که هر نوع عامل بیرونی که احساس کفایت فرد را حمایت کند، بدون آن که احساس خودمختاری وی را تحلیل برد به انگیزه‌ی درونی خواهد افزود؛ همچنین پاداش‌هایی که کفایت فرد را افزایش دهد و یا فرد را قادر به انجام کارهای جالبی کند، می‌تواند به عنوان انگیزه‌های بیرونی، موثر باشد.

استقلال در فرایند کار نیز به خلاقیت، دامن می‌زند زیرا اعطای آزادی در زمینه‌ی چگونگی برخورد با کار، انگیزه‌ی درونی کارکنان و احساس مالکیت آنها را می‌افزاید.